بسم الله الرحمن الرحیم

\* عَبَسَ وَ تَوَلىَّ(1)

أَن جَاءَهُ الْأَعْمَى‏(2)

وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكىَّ(3)

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ الذِّكْرَى(4)

أَمَّا مَنِ اسْتَغْنىَ‏(5)

فَأَنتَ لَهُ تَصَدَّى‏(6)

وَ مَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكىَ‏(7)

وَ أَمَّا مَن جَاءَكَ يَسْعَى‏(8)

وَ هُوَ يخَْشىَ‏(9)

فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّى‏(10)

كلاََّ إِنهََّا تَذْكِرَةٌ(11)

فَمَن شَاءَ ذَكَرَهُ(12)

فىِ صحُُفٍ مُّكَرَّمَةٍ(13)

مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةِ (14)

بِأَيْدِى سَفَرَةٍ(15)

كِرَامِ بَرَرَةٍ(16)

قُتِلَ الْانسَانُ مَا أَكْفَرَهُ(17)

مِنْ أَىّ‏ِ شىَ‏ْءٍ خَلَقَهُ(18)

مِن نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ(19)

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ(20)

ثمُ‏َّ أَمَاتَهُ فَأَقْبرََهُ(21)

ثمُ‏َّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ(22)

كلاََّ لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ(23)

فَلْيَنظُرِ الْانسَانُ إِلىَ‏ طَعَامِهِ(24)

أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا(25)

ثمُ‏َّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا(26)

فَأَنبَتْنَا فِيهَا حَبًّا(27)

وَ عِنَبًا وَ قَضْبًا(28)

وَ زَيْتُونًا وَ نخَْلًا(29)

وَ حَدَائقَ غُلْبًا(30)

وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا(31)

مَّتَاعًا لَّكمُ‏ْ وَ لِأَنْعَامِكمُ‏ْ(32)

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ(33)

يَوْمَ يَفِرُّ المَْرْءُ مِنْ أَخِيهِ(34)

وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ(35)

وَ صَحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ(36)

لِكلُ‏ِّ امْرِىٍ مِّنهُْمْ يَوْمَئذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ(37)

وُجُوهٌ يَوْمَئذٍ مُّسْفِرَةٌ(38)

ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ(39)

وَ وُجُوهٌ يَوْمَئذٍ عَلَيهَْا غَبرََةٌ(40)

تَرْهَقُهَا قَترََةٌ(41)

أُوْلَئكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ(42)

ترجمه ابتدایی:

چهره در هم کشید و رویگردان شد

آمد او را نابینا

چه چیز تو را آگاه کرد که او تزکیه شود

یا متذکر شود، پس این متذکر شدن او را سود بخشد

آیا آن کسی که بی نیازی می ورزد، آیا تو نسبت به او تصدی و احساس مسئولیت داری؟

و چیزی بر تو نیست اینکه او تزکیه نشود

آیا آن کس را که نزد تو آمد با تلاش فراوان، در حالیکه از تو میترسید، آیا از او غافلی؟

اینگونه نباشد، همانا این سخنان و ذکرها، تذکره است و مایه یادآوری

هرکس بخواهد متذکر میشود

در صحیفه هایی بزرگداشته شده

صحیفه هایی مرتفع و بلند و پاکیزه

به دست سفیرانی که

بزرگوارند و نیکوکارند

(تغییر سیر مفهومی: راجع به کفران انسان) مرگ بر این انسان چقدر ناسپاس است

مگر خدا او را از چه آفرید؟

از یک نطفه و سپس تقدیرش کرد

سپس راه را به آسانی پیش پایش گذاشت

سپس او را کشت و دفن کرد

سپس هروقت خواست او را نشر داد

اما انسان، اقتضای آنچه به او فرمان داده میشود، بجا نمی آورد

پس نگاهی بکند به طعام خودش

ما بودیم که آب ریزان فراوان را به سمت زمین فرو ریختیم

سپس زمین را شکافتیم شکافتنی

در دل زمین دانه رویاندیم

و انگور و سبزی های چند چین رویاندیم

(قضب: آن دسته از زمین برداشتنی ای که وقتی برمیداری، دوباره میروید)

و زیتون رویاندیم و نخل

و باغ های با درخت های تنومند و کهن

و میوه رویاندیم

و علفزارها و چراگاه ها قرار دادیم

تا بهره ای باشد برای خود شما و چهارپایان شما

آن هنگام که نهیب و نعره ی پرطنین شنیده شود

روزی که هرکسی از برادر خود فرار میکند

و از مادرش و پدرش گریزان است

و از همسرش و فرزندانش

برای هر کدام از اینها در آن روز، یک کار در شان خودش است که کفایت میکند او را

چهره هایی در آن روز باز شده و گشاده شده است

خندانند و مستبشرند (مستبشر، چهره ای که خبر خوب به او داده شده و این خوشحالی در چهره اش نمایان است)

چهره هایی که بر آن غبار نشسته است

اینها همان کافران فاجر هستند

سوره سه سیاق دارد:

* ۱-۱۶
* ۱۷-۳۲
* ۳۳-۴۲

سیاق اول:

عبس و تولی/ ان جاء الاعمی

چه کسی رویگران شد؟ وجوه:

* پیامبر ص. داشت تبلیغ میکرد، عبدالله بن ام مکتوم که نا بینا بود، از دور نزدیک شد. حالت چهره اش چون خاص بود، حضرت چندشش شد و رویش را برگرداند. لذا آیات نازل شد
* پیامبر ص، یک منشی داشت و او پشت کرد
* کسی که رویگردان شد، فرد ثروتمندی بود که مستکبر و مستغنی بود و پیامبر با او مشغول صحبت بود. همزمان، فرد نابینایی نزدیک این صحنه شد. آن فرد مستکبر چندشش شد و پشت کرد که بره، لذا آیات نازل شد

یک گام قبل از این وجوه لازم است: قبل از اینکه سراغ آیات بیاییم باید خالی الذهن باشیم.

چرا بعضی ها فکر کردند خطاب با پیامبر است؟ به خاطر خطاب آیات بعدی که با پیامبر است.

بررسی فنی:

عبس و تولی

اولین گام این است که وقتی بخواهیم صحنه ای را شناسایی کنیم، باید شخصیت های حاضر در این صحنه را بشناسیم. در این صحنه، اولا چند نفر وجود دارند:

در عبس و تولی، یک شخصیت در آن است که فاعل همین عبس و تولی است.

۱- عابس و رویگردان

آیا کسی دیگر هم در این جمله هست؟ بله! به خاطر فعل تولی؛ چون فعل یک طرفه نیست! تولی از کی!؟ پس شخص دیگری را هم فرض میکنیم که نسبت به او رویگردانی شده است

۲- کسی که از او رویگردانی شده

و شخص سوم همان است که در آیه ی سوم آمده:

۳- اعمی

احتمال۱: فردی که از او رویگردانی شده، همان اعمی است.

احتمال۲: فردی که از او رویگردانی شده، شخص دیگری است؛ اعمی هم شخص دیگر

برای پاسخ گرفتن احتمالات، باید ادامه ی آیات را دید: در ادامه، پیامبر مخاطب شده است + فرد خشیت پیشه + فرد مستغنی

قضیه از چه قرار است؟ پیامبر ص ایستاده اند و دارند با یک نفر از ثروتمندان (با توجه به من استغنی، نشان میدهد که انسان کمی نیست) صحبت میکنند. در همین حین، فرد نابینایی از دور وارد شد. طبیعتا وقتی نابیناست، نمی بینه کجا میره، اما صدای پیامبر ص را میشنود (داریم صحنه سازی میکنیم) و طبیعتا فرد مستغنی از این حالت چندشش بشود و رها کند برود. پیامبر هم که نمیداند چه خبر شده، دنبال مستغنی برود و از اعمی غافل شود، حالا خدا به پیامبر میگه کجا میری و....

اون رو رها کن، الان این فرد دنبال تو آمده، دنبال هدایت آمده

نه روی پیشونی کسی که ول کرده نوشته انا مستغنی، و نه اونی که اومده روی پیشونیش نوشته انا خاشع. اما خدا همین صحنه را بهانه قرار داده برای تبیین یک منش. منش قرآن در هدایت گری، که منش آن این نیست دنبال هدایت انسان برود. بلکه هرکس دنبال هدایت بیاید، هدایت میشود.

فانت له تصدی/ فانت عنه تلهی: چرا سوالی مطرح میکند؟ چون از جایگاه پیامبر به دور است که این جمله خبری باشد.

در سیاق دوم، همان فرد مستغنی را باز میکند.

و ما یدریک لعله یزکی/ او یذکر فتنفعه الذکری: کی بهت گفته احتمال داره اون متذکر بشه و متذکر شدنش فایده داره. پس معلومه اگه پیامبر داره دنبال مستغنی میره، برای متذکر کردنش است.

میخوای بری دنبال فرد مستغنی که خودش رو بی نیاز دونسته!؟

و ما علیک الا یزکی: بر تو چیزی نیست اگر او تزکیه نشود. چرا؟ چون خودش نخواسته (به مفهوم تقابل نشان میدهد که فرد اعمی اگر تزکیه نشود، بر تو چیزی هست! چون او خودش خواسته.)

این سخنان یک تذکره است. دنبال کسی نرو. هر کسی بخواهد متذکر میشود. در صحیفه هایی گرامی داشته شده و بلند. به دست سفیرانی بزرگوار و نیکوکار رسیده.

پس سیاق اول، بازداری پیامبر از اصرار به فرد مستغنی و غافل شدن او از فردی که به طرف هدایت آمده.

ادامه ی سوره، بحث را روی انسان و کفران انسان میبرد. یعنی بحث را از بحث خصوصی یک فرد مستغنی، عمومیت میبخشد و گسترده میکند. موضوع، دیگه فرد مستغنی نیست بلکه انسان است و محل نزاع هم اصل رویگردانی نیست بلکه اصل کفران است.

خداوند این رفتار او را در قالب یک رفتار ناسپاس آلود تحلیل میکند. لذا میگه قتل الانسان ما اکفره.

گام اول، شروع به تحقیر میکند: مگه از چی آفریده شده؟ از طلا!؟ نه! از یک نطفه که خدا هم آن را خلق کرده و تقدیر کرده.

سیاق دوم میگه ببینید! اصلا یه طبیعتی شده در انسان ها که استغنای از هدایت الهی، روی دیگر سکه ی ناسپاسی است. مگه از چی آفریده شده؟

از یک نطفه آفریدمش، راه براش قرار دادم. هر وقت بخوام میکشمش، هر وقت بخوام دفنش میکنم. هر وقت بخوام بیرونش میارم. بعد حالا نسبت به چی بی نیازی می ورزد وقتی در اوج نیاز به من است!؟

آیا اقتضای این حقیقت را به جا می آورد؟ كلاََّ لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ(23)

وقتی کسی از ابتدای حیاتش تا مرگش، تا دفنش و نشر دوباره اش در گروه کسی دیگر باشد، میتواند آیا استغنا بورزد!؟

حالا که در گرو کس دیگر است، لازمه اش این است که هرچه او فرمان میدهد، اطاعت کند. اما چنین نمیکند!

حالا خداوند در یک شاخه، این نیاز را باز میکند (در گام دوم)

فَلْيَنظُرِ الْانسَانُ إِلىَ‏ طَعَامِهِ(24)

تحلیل از خارج: آنچه که انسان میخورد، از دو حال خارج نیست:

* یا از روییدنی های روی زمین
* یا از حیوانات

این گوشت تامین نمیشود مگر اینکه از روییدنی های روی زمین بخورد. پس همه چیز به روییدنی های روی زمین برمیگردد. این روییدنی های روی زمین هم اتفاق نمی افتد مگر اینکه زمین شکافته شود. و زمین هم شکافته نمیشود مگر اینکه از آسمان آبی ببارد. لذا خدا به اصل ریشه برمیگردد.

أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا، ما از آسمان آبی ریزان فرو ریختیم.

کی فرو ریخت؟ ما فرو ریختیم.

ثمُ‏َّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا، ما زمین را شکافتیم. پس شما به اینکه من زمین را بشکافانم، نیازمندید

فَأَنبَتْنَا فِيهَا حَبًّا، ما دانه های مختلف را رویاندیم

وَ عِنَبًا وَ قَضْبًا/ وَ زَيْتُونًا وَ نخَْلًا: چرا اینها را جدای از فاکهه ذکر میکند؟ به خاطر ویژگی ای که دارد. مثلا انگور، قطوفها دانیه است: سربه زیر است. چیدنش آسان است. لازم نیست مثل آلبالو دونه دونه بکَنی. خودش و آبش و سرکه و شیره ش خوردنیه. قضبا: سبزی براتون قرار دادم که هرچی بچینی دوباره درمیاد. زیتون قرار دادم با این همه فوائد و خواص. نخل قرار دادم

وَ حَدَائقَ غُلْبًا، باغ هایی قرار دادم پر از درختان کهنسال و بلند

وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا، کلا میوه فراوان قرار دادم. زمستان و تابستان با میوه ها و طعم های مختلف. زیبا و پرآب. و چراگاه

مَّتَاعًا لَّكمُ‏ْ وَ لِأَنْعَامِكمُ‏ْ، تا هم خودتان بخورید و هم انعامتان.

حالا شما به من نیاز ندارید!؟ شما در مقابل هدایت من ناز میکنید!؟

پس سیاق دوم نسبت به کفران و ناسپاسی انسان اعتراض کرد. کفران و ناسپاسی ای که در استغنا بروز پیدا کرده بود.

سیاق سوم:

پرده ی نهایی را به نمایش میگذارد و یک تعبیر دیگر هم به نمایش میگذارد: فجور

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ، یک زمانی زنگ پایان این عالم به صدا در می آید. همه ی اینها که گفتم، ثابت نیست

سوت پایان را که میزنند، هرکسی شروع میکند به سمتی دویدن:

يَوْمَ يَفِرُّ المَْرْءُ مِنْ أَخِيهِ/ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ/ وَ صَحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ/ لِكلُ‏ِّ امْرِىٍ مِّنهُْمْ يَوْمَئذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ

هر کسی از نزدیکترین نزدیکانش فرار میکند، هرکسی گرفتار خودش است.

در یوم یفر المرء من اخیه، خدا داره اونی که ازش فرار میشه رو تحقیر میکند. چون در دنیا او خودش را مستغنی و بی نیاز میدید و فرار میکرد. حالا او اوج نیاز است و شان بزرگی سراغش آمده و از عهده اش بر نمی آید نیاز به کمک دارد اما کسی اصلا وقت ندارد که به نیاز او رسیدگی کند.

وُجُوهٌ يَوْمَئذٍ مُّسْفِرَةٌ(38)

ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ(39)

وَ وُجُوهٌ يَوْمَئذٍ عَلَيهَْا غَبرََةٌ(40)، انقدر نسبت به سنگینی آن روز بهش فشار آمده که وقتی بهش نگاه کنی، انگار غبار روش نشسته؛ اینها چه کسانی هستند؟ أُوْلَئكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ،

چرا گرفتار عذاب شدند؟ چون کفرشان منجر به فجور شد.